

هویت ایرانی و چندگانگی قومی

* عبدالله رمضانزاده

** محمدعلی بهمنی تاجار

E-mail: ramezanzdh@ut.ac.ir

E-mail: bahmanighajar@yahoo.com

چکیده:

هویت ایرانی سده‌ها پیش از پدیدارشدن هویت‌های ملی مبتنی بر دولت - ملت‌ها به وجود آمده است. در گذر زمان، این هویت چندگانگی‌های قومی و مذهبی را پذیرا گردیده و از آنچنان ویژگی تکثرگرایی برخوردار شده که نمی‌توان آن را متعلق به قوم، مذهب و نژاد خاصی دانست. هویت ایرانی در درازنای تاریخ با جغرافیای سیاسی ایران پیوند خورده و پس از نفوذ اندیشه دولت - ملت به ایران در دو سده گذشته نیز این توانایی را داشته تا اندیشه ملیت‌گرایی (ناسیونالیسم) ایرانی را پدید بیاورد، اما، در حال حاضر، دلایلی همانند کندبودن روند توسعه در مناطق سکونت برخی اقوام به پاره‌ای نارضایت‌های قومی انجامیده است. نارضایتیهایی که حتی ممکن است به تضعیف هویت یگانه ایرانی منجر گردد. در این میان، اندیشه افراط‌گرایانه پان‌ایرانیست‌ها که تکثر فرهنگی و نژادی را انکار کرده و از ملتی با زبان و نژاد واحد پشتیبانی می‌نماید، به مخالفان یکپارچگی ایران امکان می‌دهد با توسل به تبلیغات نادرست بر نارضایت‌های قومی دامن بزنند.

این نوشتار بر آن است تا در کنار بررسی تبلیغات قوم‌گرایان ایران، به واقعیت‌های پیرامون قومیت‌های ایرانی بپردازد و ضمن ارائه تعریفی فراگیر از هویت ایرانی، چگونگی تحکیم همبستگی ملی ایرانیان را مورد بررسی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: ایران، هویت، تکثر فرهنگی، ملیت‌گرایی

* استادیار گروه روابط بین‌الملل و گروه حقوق بشر دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

** کارشناس ارشد حقوق بشر دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

ایران کشوری است با اقوام گوناگون و مردمی که در درازای تاریخ، مذهب‌های متفاوتی داشته‌اند. از این رو، موضوع مشارکت اقوام در نظام سیاسی و اجتماعی ایران و به رسمیت شناخته شدن فرهنگ و هویت آنها و همچنین، مدارای مذهبی بین همه مردم ایران با هر اندیشه و مذهبی، سزاوار بررسی جدی است. در گذشته تاریخی ایران، مشارکت عمومی در قدرت وجود نداشته و فرمان‌روایان نیز همیشه از مذهبی رسمی دفاع می‌کردند. چنین وضعیتی همواره نارضایتی پیروان مذهب‌های غیر رسمی و اعتراض اقوامی که از قدرت دور مانده‌اند را به همراه داشته است. با این وجود، در درازنای تاریخ، هیچ‌یک از اقوام ناراضی و یا مردمی که پیرو مذهب رسمی نبودند، از هویت ایرانی خود فاصله نگرفتند و هویت ایرانی نیز منحصر به قوم و مذهب خاص نبوده است. به بیان دیگر، قوم دورمانده از قدرت، جدایی از ایران را دنبال نمی‌کرده، بلکه در پی تصاحب حکومت بوده است. نمونه آشکار این موضوع، تلاش افغان‌های سنی برای از میان بردن شاهنشاهی صفوی و رسیدن به قدرت سیاسی بود. چنین تلاشی در چارچوب نزاع سیاسی برای تغییر قدرت در ایران صورت گرفت و محمود افغان، حتی پس از پیروزی بر شاه سلطان حسین صفوی، به طور رسمی حکومت خود را جایگزین شاهنشاهی صفوی اعلام کرد (تاج‌بخش، ۱۳۷۳: ۴۵۵). چنین نگرشی تا دهه‌های ابتدایی سده بیستم میلادی نیز بر هر نوع جریان سیاسی که در مناطق سکونت اقوام گوناگون ظهور می‌کرد، کم‌وبیش پابرجا بود، چنانچه شورش شیخ خزعل در میان عرب‌های خوزستان (مکی، ۱۳۲۵، ج ۳: ۱۷۸) و خیزش شیخ محمد خیابانی در آذربایجان (همان، ج ۱: ۱۲) هیچ‌یک جنبه ایران ستیزی نداشتند و حتی مطالبات قومی خاصی را پی‌گیری نمی‌کردند، بلکه نیل به آرمان‌های ملی را در چارچوب ایران خواستار بودند. در عین حال، عدم توجه به چندگانگی قومی ایران به تدریج به نارضایتی‌های قومی و مذهبی افزود و آن را در مسیری جدید قرار داد. از سوی دیگر، به کنار نهادن ایران‌گرایی، بی‌توجهی به ارزش‌ها و افتخارات ملی و تلاش برای سیاه نشان‌دادن تاریخ گذشته ایران که به ویژه در سه دهه اخیر و از طرف طیف‌های گوناگونی از چپ‌های مارکسیست گرفته تا باورمندان سایر اندیشه‌های جهان‌وطنی، به شدت دنبال شده است، گریز برخی از هویت ایرانی و پناه‌بردن به هویت‌های دیگر را در پی داشته است. به بیانی ساده‌تر، در میان کرد و ترک و عرب ایرانی، که از اوان

کودکی و نوجوانی به او القاء شده که تاریخ و فرهنگ ایران قابل دفاع نیست، برخی نیز ممکن است از هویت ایرانی فاصله بگیرند. در دهه‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ خورشیدی، چنین وضعیتی الزاماً به قوم‌گرایی نمی‌انجامید و توده‌ جوانان ترک، کرد و عرب به اندیشه‌های چپ و یا مذهبی تمایل پیدا می‌کردند، ولی با گذشت زمان و به ویژه با بروز ناکارآمدی اندیشه چپ در عرصه جهانی، در میان شماری از جوانان اقوام گوناگون ایرانی نیز باورهای قوم‌گرایانه نیرومند گردید. موضوعی که با استقلال جمهوری آذربایجان در شمال ایران، تشکیل دولت خودمختار کردستان در غرب ایران و حتی استقلال ترکمنستان در شرق ایران نیز تقویت شد. البته این بدین معنا نیست که همه دوستداران هویت‌های قومی دارای اندیشه‌های ایران‌گريزانه باشند، بلکه هویت‌خواهی قومی ضرورتاً به معنای نفی ملیت ایرانی نیست. در گذار تاریخ نیز ایرانیان از قومیت‌های گوناگون در کنار پای‌بندی به حس مشترک وطن‌دوستی و ایران‌خواهی، به هویت قومی خود نیز علاقه زیادی داشته و به تبار، تاریخ و فرهنگ قومی‌شان هم می‌بالیدند. نمونه بارز این ایرانیان میهن‌خواه که به خاستگاه قومی و زبان مادری‌شان نیز به شدت علاقه‌مند بودند، محمدحسین شهریار شاعر بزرگ معاصر ایران از خطه آذربایجان بود. در حال حاضر نیز هویت‌طلبی قومی در چارچوب ایران نیز همچنان مطرح بوده و این موضوع نه تنها تهدیدی برای وحدت ملی ایرانیان نیست، بلکه می‌تواند در نیل به فهم مشترک از ملیت‌گرایی ایرانی نیز یاری‌رسان باشد. زیرا به گواهی تاریخ، هریک از اقوام ایرانی در پدیدآوردن تاریخ و فرهنگ ایران سهمی بسزا داشته‌اند و هویت ملی ایرانی از برآیند فرهنگ و باورهای اقوام ایرانی به وجود آمده است. در سال‌های اخیر، در میان جریان‌های قوم‌گرای ایرانی که خود را هویت‌خواه می‌دانند، در کنار طیفی که هویت‌خواهی قومی‌شان را در چارچوب ایران دنبال می‌نمایند، طیف دیگری که در این نوشتار مورد نظر هستند نیز ظهور کرده‌اند که در پوشش هویت‌خواهی، با ابراز دشمنی با تاریخ، فرهنگ و تمدن ایرانی، در حقیقت به عنصری اساسی از هویت خود پشت پا می‌زنند. این قوم‌گرایان ایران‌گريز تلاش کرده‌اند ادبیات سیاسی نوینی را در میان اقوام ایرانی پدید آورند و در این راستا، به عنوان مثال، استفاده از واژگانی همانند ملت کرد و یا ملت آذربایجان را بدون هیچ‌گونه پشتوانه علمی و برخلاف تعریف صحیح از ملت در مورد کردها و آذربایجانی‌ها ترویج می‌نمایند. افزون بر این، قوم‌گرایان ایران‌گريز تلاش‌های زیادی را نیز برای بی‌هویت نشان‌دادن ملت و کشور ایران انجام داده‌اند. در ادبیات این قوم‌گرایان، ملت و کشور

ایران نه برخاسته از تمدن و فرهنگ کهن و با پیشینه‌ای چند هزارساله است، بلکه در قرن بیستم میلادی و در عصر رضاشاه پهلوی به وجود آمده و مبتنی بر تسلط قومی خاص یعنی «فارس‌ها» بوده است (صدرالاشراف، ۱۳۸۶).

ادبیات قوم‌گرایان ایران‌گریز نه فقط به احقاق حقوق اقوام ایرانی و نیل به مطالبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنها کمک نکرده، بلکه موجب بروز بحران‌های خشونت‌باری گردیده که بیش از همه اقوام ایرانی از آن ضرر دیده‌اند.

چارچوب مفهومی

هویت ایرانی به معنای تعلق مردم ایران به سرزمین، تاریخ و برخی ارزش‌های فرهنگی مشترک، همچون: آداب و رسوم، اسطوره‌ها و باورهای مذهبی است. اگر مفاهیمی همچون هویت و هویت ملی در کنار برداشت‌هایی از ایران، ایرانی‌بودن و فرهنگ ایرانی قرار داده شوند، می‌توان به دریافتی از مفهوم «هویت ایرانی» رسید. هویت را مجموعه‌ای از علایم، آثار مادی، زیستی، فرهنگی و روانی می‌دانند که موجب شناسایی فرد از فرد، گروه از گروه یا فرهنگی از فرهنگی دیگر می‌شود. هویت ملی را به معنای عبور از هویت‌های سنتی همچون مذهب، قوم و قبیله به هویت‌های فراگیرتر می‌دانند. بر این اساس، هویت ملی هویتی است که افراد به جای اینکه خود را بر اساس تعلقات قومی - قبیله‌ای بشناسند، بر مبنای تعلق به ملتی خاص با جغرافیایی مشخصی و نظام حکومتی معین شناسایی می‌کنند. هویت ملی باید آنچنان فراگیر باشد که تعارضی بین هویت اولیه (فردی - قومی) و هویت فراگیر (ملی) ایجاد نکند. بر این اساس، می‌توان وجود ملت خاص، جغرافیا و نظام حکومتی معین را ویژگی‌های اصلی هویت ملی دانست (جوکار، ۱۳۸۶).

با توجه به تعاریفی که از هویت و هویت ملی به عمل آمده، می‌توان گفت نوعی هویت جمعی که بسیار نزدیک به مفهوم هویت ملی است، در میان باشندگان ایران، از دیرباز وجود داشته است؛ بدین معنا که حداقل از عصر ساسانی، مردم ساکن در قلمرو شاهنشاهی ساسانی خود را ایرانی و متعلق به جغرافیای سرزمینی به نام ایران یا «ایران‌زمین» دانسته و البته افزون بر این، ایرانیان از حس مشترک دفاع از میهن نیز برخوردار بوده و آداب، رسوم، اسطوره‌ها و برداشتی یگانه از تاریخ داشتند. هویت ایرانی، به معنای فرهنگی و تمدنی آن، هیچ‌گاه روی پنهان نکرد و در ادبیات

شاعران و آثار نویسندگان در عصر پس از سقوط ساسانی نیز ادامه می‌یابد (ممتحن، ۱۳۶۸: ۱۳۲). وجه سیاسی هویت ایرانی نیز پس از ظهور پادشاهی صفویه، در سده دهم هجری قمری (سده شانزدهم میلادی)، به طور کامل تثبیت می‌گردد. از سده سیزدهم هجری قمری (سده نوزدهم میلادی) و به دنبال جنگ‌های اول ایران و روس (۱۲۲۸-۱۲۱۸)، (۱۸۱۲-۱۸۰۳)، اندیشه‌های ناسیونالیستی بر محور ایجاد دولت - ملت، با اندیشه‌های سنتی در مورد تعلق به ایران و پاسداری از مرزهای ایران و هویت ایرانی درهم می‌آمیزد (ثقفی، ۱۳۸۴: ۵۰). به تدریج، واژگان «رعیت» و «رعایای ایران» از ادبیات سیاسی رخت می‌بندد و واژگان «ملت» و «مردم ایران» جایگزین آنها می‌گردند. بر مسئولیت دولت در قبال سرنوشت ملت تأکید شده و مفاهیمی نزدیک با منافع ملی توسط نخبگان سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرند (آدمیت، ۱۳۵۶: ۱۶۱ و ۱۶۰). در چنین بستری، انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵ خورشیدی) رخ می‌دهد و در قانون اساسی و متمم آن بر دولت - ملت ایران و حقوق ملت ایران تأکید می‌گردد (مجلس شورای ملی، ۱۳۴۶: ۲۹-۳۲). بدین ترتیب، هویت ملی ایرانی با مفهوم نوین آن بر پایه میراث کهن هویت ایرانی شکل می‌گیرد. هویت ایرانی، هویت فراقومی بوده و نمی‌توان آن را به هیچ قوم، نژاد، زبان و مذهب خاصی محدود دانست، این هویت در درازنای تاریخ و با همکاری اقوام گوناگون ایرانی پدیدار شده و هیچ‌گاه جنبه قومی، نژادی و حتی مذهبی - زبانی پیدا نکرده است. دلیل آشکار بر این مدعا، عصر صفوی است که با وجود تأکید فراوان شاهان صفوی بر مذهب تشیع، باز در هنگام سقوط صفویه، چه افغان‌ها و چه نادرشاه افشار، با وجود ناباوری به مذهب شیعه، بر ایرانی بودن خود و حکومتشان پافشاری می‌نمایند (تاج‌بخش، ۱۳۷۳: ۴۵۵). در انقلاب مشروطیت نیز که تثبیت‌کننده هویت ملی ایرانی به معنای نوین آن بوده است، همه اقوام ایرانی و حتی ایرانیان غیرمسلمان نیز نقش‌آفرینی کرده‌اند و از این‌رو، تشکیل دولت به معنای جدید آن نیز در ایران، برآمده از اراده و تلاش جمعی اقوام گوناگون ایرانی بوده است. بر این اساس، این مقاله در پی تبیین موارد ذیل است:

۱- هویت ایرانی سده‌ها پیش از پدیدارشدن هویت‌های ملی مبتنی بر دولت - ملت‌ها به وجود آمده است. از این‌رو، تبلیغات قوم‌گرایان ایران‌گریز در مورد اینکه اطلاق واژه ایران بر جغرافیای سیاسی میهنمان ساخته دوران مدرن بوده و از عصر رضاشاه مورد استفاده قرار گرفته است، با حقایق مسلم تاریخی ناسازگار است.

۲- هویت ایرانی هویتی یگانه است و آحاد ملت ایران به این هویت یگانه تعلق دارند. با این وجود، هویت یگانه ایرانی هیچ‌گاه با هویت‌های قومی متعلق به اقوام گوناگون ایرانی متعارض نبوده است. بنابراین، هویت ایرانی دارای وحدت در عین تکثر و تکثر در عین وحدت است.

۳- هویت ملی ایرانی به معنای نوین آن بر اساس انقلاب مشروطیت و با اراده جمعی ملت ایران شکل گرفته است. بنابراین، هویت ملی ایران به مفهوم جدید آن نیز فاقد جنبه قومی، نژادی بوده و فرامذهبی و فرازبانی است.

۴- موضوع هویت یگانه ایرانی و سازگاری آن با چندگانگی‌های قومی، به معنای نفی کاستی‌های واقعی که برخی از اقوام ایرانی از آن رنج برده‌اند، نیست. از این رو و در راستای تحکیم وحدت ملی مردم ایران، نوشتار حاضر واقعیت‌های پیرامون اقوام ایرانی را نیز بررسی می‌نماید.

نوشتار حاضر از دو بخش تشکیل می‌گردد. در بخش نخست، محورهای تبلیغات قوم‌گرایان ایران‌گریز بررسی شده و در بخش دوم کاستی‌ها و ناگواری‌هایی که اقوام ایرانی از آن رنج می‌برند، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در نتیجه‌گیری نیز تلاش می‌شود تعریفی از مفهوم هویت ایرانی که در بر گیرنده ارزش‌های فرهنگی همه اقوام ایرانی بوده و راه را بر اندیشه‌های واگرایانه در میان اقوام ایرانی می‌بندد، ارائه گردد.

محورهای قوم‌گرایی ایران‌گریزانه و پایه و اساس آنها

در درازای تاریخ، علائق قومی در میان اقوام ایرانی در چارچوب ایران وجود داشته و فاقد ویژگی ایران‌گریزانه بوده است. حتی هریک از اقوام تلاش می‌کرده‌اند تا خود را ایرانی‌تر از سایر اقوام نشان بدهند و در حقیقت، کرد، آذربایجانی و عرب خوزستانی، هیچ‌گاه خود را غیرایرانی نمی‌پنداشتند، اما در چند سال گذشته و با توجه به پیش‌زمینه‌های فراهم‌شده، قوم‌گرایی به سوی اندیشه‌های ضد ایرانی سوق داده شده است. قوم‌گرایی ایران‌گریزانه چهار محور تبلیغاتی عمده دارد که در این بخش به این محورها پرداخته شده و اهداف آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نفی هویت ایرانی

مهمترین موضوعی که تبلیغات ایران‌گریزانه بر آن استوار شده است، همانا نفی

هویت ایرانی است. بر این مبنا، پیشینه تاریخی کشور ایران انکار می‌گردد و تلاش می‌شود ایران به عنوان مفهومی ساخته و پرداخته عصر رضاشاه پهلوی عنوان گردد (انتظار، ۱۳۸۵). بر این اساس، به موضوع تقاضای دولت ایران برای قید ترجمه لاتین واژه ایران در سال ۱۳۱۴ خورشیدی، توجه زیادی شده و سعی می‌گردد این امر به معنای تغییر اسم کشور به ایران قلمداد شود (همان). در حالی که پشتون‌نویس‌های خارج از مرزهای ایران، برای کاستن از پیوندهای ایران و افغانستان ادعا می‌کنند نام همسایه غربی‌شان تا پیش از عصر رضاشاه، فارس بوده و بعد از آن به ایران تبدیل شده است (سیستانی، ۱۳۸۴). پان‌ترکیست‌های ایرانی ادعاهای جالبتری دارند. آنها با سوءاستفاده از موضوع ساختار نیمه‌متمرکز و سنتی دولت‌های ایرانی، همچون «صفوی و قاجار»، مدعی‌اند کشورشان اسمی مشخص نداشته و چونان سرزمینی فدراتیو به‌شمار می‌رفته است. اسم بیان‌کننده ویژگی این کشور، همانا «ممالک محروسه» بوده که اسم سلسله حکمران نیز به آن اضافه می‌گردیده و برای نمونه «ممالک محروسه صفوی» و یا «ممالک محروسه قاجار» خوانده می‌شده است (انتظار، ۱۳۸۵). هدف چنین ادعاهایی، انکار وجود کشوری با هویت فرهنگی، مدنی و سیاسی است. بدین ترتیب، می‌توان از واقعیت یک کشور و یک ملت، به کشور فدراتیو ایجادشده از چند ملت، گریز زد و دولت - ملت ایران را دارای ماهیتی غیرمتشکل معرفی کرد که جایگزین دولت فدراتیو پیشین شده و حقوق ملت‌های سازنده دولت فدراتیو را سلب کرده است. براساس چنین مقدماتی، اقوام ایرانی تبدیل به ملت‌های دولت فدراتیو ساقط‌شده می‌گردند و در نتیجه، مطالبات قومی از چارچوب پی‌گیری حقوق به رسمیت شناخته شده بین‌المللی بشر و در چارچوب قلمرو کشورها به وادی خواسته‌های غیرحقوقی و تجزیه‌طلبانه، سوق داده می‌شود. موضوعی که از یک سو توجیه‌کننده سرکوب اقوام و از سوی دیگر، زمینه‌ساز بروز خشونت و نابودشدن صلح و امنیت داخلی ایران خواهد بود. در مورد میزان اعتبار داعیه قوم‌گرایان ایران گریز درباره نفی پیشینه تاریخی هویت ایرانی، لازم است به گونه‌ای گذرا دیدگاه قائلان به قدمت دیرپای کشور ایران و هویت کهن ایرانی مورد بررسی قرار گیرد.

به باور اینان، هویت ایرانی قدمتی به دیرپایی اسطوره‌ها دارد. در شاهنامه فردوسی، که مهمترین شناسنامه تمدن ایرانی و حکایتگر اساطیر و تاریخ است، هم در بخش اسطوره‌ای و هم در قسمت تاریخی، از ایران به عنوان کشور و حتی از مردم ایران نیز

چون ملت یاد شده است. چنانچه شاهنامه از تمام مردم ساکن در ایران زمین به نام ایرانی یاد می‌کند. درباره یادکردن از ایران در شاهنامه فردوسی، لازم است برای نمونه، به دوره‌های گوناگونی اشاره گردد.

۱- در بیان آغاز پادشاهی ضحاک، از قلمرو فرمانروایی وی به نام «ایران زمین» یاد می‌گردد:

به شاهی بر او آفرین خواندند و را شاه ایران زمین خواندند

(شاهنامه فردوسی، ۱۳۵۴؛ ج ۱: ۲۹)

۲- در هنگام برگزیدن ایرج توسط پدرش فریدون به شهریار، از مفهوم سیاسی «ایران شهر» استفاده می‌گردد:

و زانپس چو نوبت به ایرج رسید مر او را پدر شهر ایران گزید

۳- در سخن از باریافتن منوچهر فرزندزاده فریدون به نزد وی، مردم ایران به نام ایرانیان خوانده می‌شوند:

پس پشت شاه اندر ایرانیان دلیران و هریک چو شیر ژیان

۴- در هنگام مرده‌دادن مؤبدان به سام درباره زادن رستم، از ایران به عنوان سرزمینی در کنار توران، روم و هند یاد شده و مردم ایران نیز ایرانیان خوانده می‌شوند:

ازو بیشتر بد بتوران رسد همه نیکویی زو به ایران رسد

چه روم و چه هند و چه ایران زمین نویسند همه نام او بر نگین

بدو باشد ایرانیان را امید ازو پهلوان را خرام و نوید

۵- در هنگام برگزیده شدن کیقباد به شاهی ایران به وسیله رستم دستان، از واژه مرز ایران که مفهومی مرتبط با جغرافیای سیاسی است، یاد می‌گردد:

همه مرز ایران پر از دشمن است به هر دوده‌ای ماتم و شیون است

۶- در یورش افراسیاب به ایران، در دوران شاهی کیکاووس و در بیان یاری خواستن مردم ایران از رستم دستان، هم از ایرانیان و هم از سرزمین ایران یاد می‌گردد:

همه در گرفتند ایران سپاه بر ایرانیان گشت گیتی سپاه

دریغست ایران که ویران شود کنام پلنگان و شیران شود

۷- در نامه افراسیاب به سیاوش و خواهش وی از سیاوش برای رفتن از ایران به توران، آشکارا از ایران به عنوان کشور نام برده می‌شود:

ترا باشد ایران و گنج و سپاه ز کشور به کشور بجویی کلاه

(ج ۱: ۴۶۱، ۳۱۱، ۲۳۲، ۱۴۰، ۱۰۲، ۶۵)

۸- در بیان تبار سپاهیان کیخسرو در جنگ با افراسیاب، به محدوده قلمرو ایران اشاره می‌گردد. در این میان از سرزمین‌های ذیل به عنوان شماری از مناطق شاهنشاهی کیخسرو، که در سپاه وی شرکت کرده‌اند، یاد می‌گردد. پارس، خوزستان، کرمان، کابل، ری، زابلستان، بردع (اران و شیروان)، اردبیل، بغداد، خراسان، غرچگان (هزاره جات) (ج ۳: ۱۰-۵)

۹- در بخش تاریخی و در بیان دوران ساسانی نیز بارها از ایران به عنوان کشور نام برده شده است. برای نمونه، در هنگام پایه‌گذاری شاهنشاهی ساسانی به دست اردشیر بابکان، پیری پرهیزگار به نام خراد در ستایش از اردشیر به وی می‌گوید:

همیشه بوی شاد و پیروز بخت بتو شادمان، کشور و تاج و تخت
بنی در فکندی بایران زداد که فرزند ما باشد از داد شاد

(ج ۴: ۱۳۶)

۱۰- در هنگام یورش امپراتور روم به ایران، در دوره شهریاری شاپور دوم، از ایران و مردم ایران به تفضیل سخن گفته می‌شود:

چو قیصر به نزدیک ایران رسید سپاهش همه تیغ کین بر کشید
ز ایران همی برد رومی اسیر نبود آن یلان را کسی دستگیر
بایران زن و مرد و کودک نماند همان چیز بسیار و اندک نماند
گریزان همه شهر ایران ز روم ز مردم تهی شد همه مرز و بوم

۱۱- در بیان پیروزی شاپور دوم بر امپراتور روم و خواسته‌های شاپور از امپراتور شکست‌خورده روم، این چنین از ایران و مردم ایران حتی از طبیعت ایران، سخن رانده می‌شود:

از ایران دگر هرچه ویران شدست کنام پلنگان و شیران شدست
سراسر بر آری بدینار خویش بیابی مکافات کردار خویش
دگر هرچه کشتی از ایرانیان بجویی بروم از نژاد کیان
دگر هرچه ز ایران بریدی درخت نبرد درخت کسان نیکبخت
بکاری و دیوارها برکنی ز دلها مگر خشم کمتر کنی

(ج ۴: ۱۷۹ و ۱۸۰)

مواردی که بیان شد، نمونه‌هایی اندک از یادکردن از ایران به عنوان کشور در شاهنامه فردوسی است. نام‌بردن از ایران به مثابه مفهومی جغرافیایی - سیاسی، به شاهنامه فردوسی محدود نمی‌گردد. در یادگار زیریران که یکی دیگر از متون کهن ایران است و قدمت آن به حداقل هشتصد سال پیش از شاهنامه فردوسی، یعنی پایان دوران

اشکانیان (۲۲۴ میلادی) می‌رسد، از ایران به عنوان کشور یاد می‌شود (ماهیار نوابی، ۱۳۷۴: ۴۵). همچنین، در کارنامک اردشیر بابکان نیز بارها از کشور ایران یاد شده و حتی تصریح می‌گردد که اردشیر در پی یگانگی ایران بود. برای نمونه در کارنامک اردشیر بابکان، در بیان آرزوهای اردشیر، در بخش یازدهم، آورده می‌شود: «اردشیر اندیشناک بود که مگر از پروردگار در سرنوشت من نیست که ایران‌شهر را به یک پادشاهی بشاید سامان داد.» (مشکور، ۱۳۶۹: ۲۰۸) در جایی دیگر، در بخش سیزدهم و در شرح دوران شهریاری هرمز پسر شاهپور نیز بیان می‌گردد:

«پس از آنکه هرمز به پادشاهی رسید، توانست که همه کشور ایران را به یک خداوندی بیاورد.» (ص ۲۱۴)

هویت ایرانی، پس از یورش عرب‌ها به ایران و ورود اسلام نیز پابرجا ماند و به ویژه، در نهضت سیاسی و اجتماعی شعوبیه، احساسات ایران‌گرایی در میان مردم به میزان بی‌سابقه‌ای افزایش یافت (ممتحن، ۱۳۶۸: ۱۳۲). جنبش‌های سیاسی بزرگ ایرانی نیز همانند خیزش‌های ابومسلم خراسانی، بابک خرم‌دین آذربایجانی، مازیار مازندرانی، افشین سروشنه‌ای و مرداویج دیلمی، به نیرومندگردیدن جایگاه ایرانی‌ها در جهان اسلام و همچنین، احقاق حقوق از دست رفته آنها انجامید (یوسفی، ۱۳۴۴: ۱۵۷ و ۱۵۸). همچنین، برخی از این جنبش‌ها، به طور رسمی، در پی احیاء شاهنشاهی ساسانی بودند (ممتحن، ۱۳۵۳: ۴۶). نیرومندشدن ایران‌گرایی در سده‌های اولیه هجری به جنبش فرهنگی انجامید که تاریخ‌نگاران، ادیبان و شاعران پیشگام آن بودند. از همین رو، شاهنامه‌های متشور در ایران و به ویژه سرزمین‌های خاوری ایران، همانند بلخ به نگارش درآمدند که در همگی آنها از ایران و تاریخ و فرهنگ و در یک کلام، هویت ایرانی تجلیل می‌گردد.

چنین وضعیتی، زمینه‌ساز آفرینش بزرگترین اثر ادبی و حماسی ایران یعنی شاهنامه فردوسی شد. در این اثر ماندگار، هویت ایرانی به طور کامل تثبیت گردید و گذشته اساطیری و تاریخی به عنوان حلقه وصل مردم ایران مورد تأیید قرار گرفت.

جدای از شاهنامه فردوسی، در سایر آثار بزرگان فرهنگ و ادبیات ایران نیز به هویت ایرانی، هم به عنوان مفهوم تمدنی و فرهنگی و هم به مانند مفهومی بامعنای سیاسی به عنوان کشور اشاره می‌گردد. چنانچه فرخی سیستانی در بسیاری از اشعارش از ایران نام می‌برد، و برای نمونه، در ستایش سلطان محمود غزنوی، از کشور ایران اینچنین یاد می‌کند:

شیر نر در کشور ایران زمین
هیچ شه را در جهان آن زهره نیست

از نهیبش کرد نتواند زیان
کو سخن راند ز ایران بر زبان

(یاسمی، ۱۳۱۹: ۶۵ و ۶۶)

در این دوره، فرمانروای ترک‌تبار ایران، سلطان محمود غزنوی، خود را موظف به پشتیبانی از مردم و سرزمین ایران در برابر ترکستانی‌ها و تورانی‌ها می‌داند و فرخی سیستانی، شاعر محبوب وی، در مدح این شه‌یار، او را پیرومندتر از رستم دستان در رویارویی با تورانی‌ها عنوان می‌کند و در این باره، آشکارا بیان می‌دارد:

بایرانی چگونه شاد خواهد بود تورانی
پس از چندین بلا کامد ز ایرانشهر بر توران
هنوز از بازجویی در زمینشان چشمه‌ها یابی
از آن خونها کز ایشان ریخت تیغ رستم دستان
به جای آنکه تو کردی بر ایشان درکتر شاهها
حدیث رستم دستان یکی بود از هزار افسان

(ص ۶۴)

این اشعار بهترین گواه این مدعا‌یند که یگانه‌مبنای حس ایرانی‌بودن، تعلق به جغرافیای تاریخی ایران بوده و پیوندهای نژادی، مذهبی و زبانی در این میان فاقد اهمیت به شمار می‌آیند.

روحیه ایران‌گرایی در شاعری همچون نظامی گنجوی نیز به شدت وجود داشت. افزون بر آنکه نظامی در مجموعه اشعار خود همانند «خسرو و شیرین»، «هفت پیکر» و «اسکندرنامه»، در تجلیل از هویت، فرهنگ و تاریخ ایران و ستودن بزرگان ایران بسیار سخن رانده است. در شعر او، به روشنی، عشق وی به سرزمینش جلوه‌گر گردیده است. نظامی در توصیف ایران بیان می‌سراید:

همه عالم تن است، ایران دل
ز آنکه ایران، دل زمین باشد

نیست گوینده زین قیاس خجل
دل ز تن به بود یقین باشد

(خزائلی، ۱۳۵۳: ۱۱۳)

البته ایران‌گرایی از سقوط ساسانیان تا هنگامی که بنی‌عباس همچنان خلافت را در اختیار داشتند، بیشتر مفهومی تاریخی و فرهنگی و تمدنی داشت؛ زیرا با وجود خلیفه عباسی و گوناگونی حکومت‌های تابع خلیفه، در حقیقت، جغرافیای سیاسی ایران به مثابه دوره ساسانی احیا نشد (کراوولسکی، ۱۳۷۸: ۱۰). پس از حمله مغول بود که بار دیگر، ایران به معنای سیاسی آن زنده گردید. به دنبال سقوط خلافت بنی‌عباس در ۶۵۶ قمری، مانع خلیفه برای همیشه از میان رفت. پادشاهی ایلخانی مغول، نام رسمی شاهنشاهی ایران را برای خود برگزید و به قلمرو کشورش «ایران‌زمین» اطلاق گردید.

از فرمان‌روای ایلخانی نیز با عناوینی چون «خسرو ایران» و «وارث مُلک کیان» یاد می‌شد. در حقیقت، بنا به نظر نویسنده‌ای روسی، با ظهور پادشاهی ایلخانی در سرزمین ایران، واژه «ایران» دوباره سربرآورد و دیگر هرگز روی پنهان نکرد (ص ۱۱).

با ظهور صفویه، جایگاه حکومت مرکزی در ایران تثبیت گردید و شاهنشاهی صفویه نیز به طور رسمی از نام ایران برای یادکردن از قلمرو خود استفاده کرد. از عصر شاه اسماعیل صفوی (۹۳۰-۹۰۶ ه. ق.)، از ادبیات ایران‌گرایانه در شعارهای سیاسی به شدت بهره برده می‌شود. نمونه آشکار این موضوع، شعار جنگی سپاه صفوی است. سپاهیان ترک‌زبان صفوی یک شعار رسمی داشتند و آن همانا شعار «جاوید ایران» بود (برون، ۱۳۲۹: ۲۷). شاه طهماسب صفوی (۹۸۴-۹۳۰ ه. ق) دومین شاه صفوی، تأکید ویژه‌ای بر ایران به عنوان کشوری با حدود و ثغور مشخص داشت و از احساسات ایران‌گرایانه زیادی نیز بهره‌مند بود. چنانچه در نامه‌ای به سلطان سلیمان، امپراطور عثمانی، با سرزنش طمع وی به خاک ایران، به او ابراز می‌دارد:

«به وسوسه بعضی شیاطین الانس به باد بروت خود مغرور گشته، خیال شاهان و هوای پادشاهی ملک ایران که بهترین [ملک] روی زمین و نشانه خلد برین است در دماغ او جا گرفته بود» (نویسی، ۱۳۶۸: ۲۰۴)

شاه طهماسب، در جای دیگری از همین نامه و در بیان تهدیدات متوجه شاهنشاهی صفوی، پس از درگذشت پدرش شاه اسماعیل و توفیقی که در رویارویی با این تهدیدات داشته، به ایالات ایران نیز اشاره می‌کند و در این باره ابراز می‌دارد:

«خواقین دیار و سلاطین ملک توران و خانان ماوراءالنهر و خطا و ختن را، به خاطر چنان خطور کرد که چون حضرت شاه بابام انارالله برهانه متوجه عالم بقا شد، مملکت مازندران و مملکت خراسان و سجستان و فارس و طبرستان و عراق و آذربایجان و تمامی ایران بهشت نشان بی‌صاحب خواهد بود و از این معنی غافل که، خاکساران جهان را به حقارت منگر تو چه دانی که در این گُرد سواری باشد.»

(صص ۲۰۹ و ۲۱۰)

چنین روحیه ایران‌گرایی، در سایر شاهان صفوی نیز بر جا ماند و با گذر زمان، بیش از پیش نیرومند می‌گردید. با این وجود، تا پایان عصر صفوی، علایق مذهبی بر گرایش‌های ملی برتری داشت. جنبش افغان‌های غلزایی که از سخت‌گیری‌های مذهبی صفوی ناراضی بودند، (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۴۰) ضعف سیاست‌های صفویه را آشکارکرد. افغان‌های غلزایی سنی‌مذهب، شاهنشاهی صفوی را نابود کردند، ولی از هویت ایرانی‌شان دست باز

نکشیدند. چنانچه محمود افغان، «سجع مهری» با عنوان ذیل را برای خود انتخاب کرد:
سکه شاه حسین نابود شد شاه ایران عاقبت محمود شد

(تاج‌بخش، ۱۳۷۳: ۴۵۵)

با این حال، افغان‌های غلزایی سنی‌مذهب نیز، به گونه‌ای دیگر راه صفویه را در پیش گرفتند. بدین معنا که برخلاف صفویه، که سیاست شیعی‌گری داشت، سنی‌گری را دنبال کردند، اما ظهور نادر افشار به چنین سیاست‌هایی پایان داد. نادر، بنیاد پادشاهی خود را بر پایه هویت ایرانی قرارداد و سیاست مساوات و برابری میان شیعیان و سنی‌ها را تعقیب کرد (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۴۱). در سال ۱۱۴۸ قمری، به شاهنشاهی صفویه به طور رسمی خاتمه داده شد و فرمان‌روایی نادرشاه افشار آغاز گشت. نادر شاه افشار صرفاً به ایران‌گرایی تأکید کرد و آشکارا سیاست مذهب رسمی صفویه را به کناری گذاشت. پیامد این سیاست، گسترش بی‌سابقه جغرافیای سیاسی ایران و نیز همکاری طیف گسترده‌ای از اقوام ایرانی از قزلباش‌های شیعه تا افغان‌های سنی را با شاهنشاهی نادرشاه افشار در پی داشت، (ص ۴۲) اما با کشته‌شدن نادرشاه افشار، به عصر شاهنشاهی که وی ایجاد کرده بود، پایان داده شد. البته در دوران پس از نادر نیز هویت ایرانی همچنان پابرجا ماند و از هنگام آغاز شاهنشاهی قاجار (۱۲۱۰ ق)، احساسات ایران‌گرایی بیش از پیش تقویت شد. به ویژه، از دوران دومین شاه قاجار یعنی فتحعلی‌شاه، ترویج فرهنگ ایرانی اهمیت فراوانی یافت. فتحعلی‌شاه بسیار دلبسته تاریخ و تمدن ایران بود. دیوان شعر وی پر است از سروده‌هایی که در آن از اساطیر ایرانی همچون: «جمشید»، «فریدون»، «کیکاوس» و «کیخسرو» با تجلیل یاد شده است (مروزی، ۱۳۴۴: ۱۴۹ و ۱۵۰). فتحعلی‌شاه، دربار خود را نیز به سان خسرو پرویز آراسته بود و برای زبان و ادبیات پارسی و بیش از همه، شعر ارزش زیادی قائل گردید و بزرگترین پشتیبان سخنوران پارسی‌گوی به شمار می‌رفت (صفایی، ۱۳۴۱: ۷-۲). وی همچنین، به وظایف خود در نگرانی از جغرافیای سیاسی ایران آگاه بود. البته تاریخ‌نگاری ایران، به طور کلی، وی را به دلیل انعقاد عهدنامه‌های گلستان و ترکمن‌چای که با فشار نظامی روسیه پس از یازده سال جنگ طاقت‌فرسا به ایران تحمیل شد، مورد سرزنش قرار می‌دهد، اما فتحعلی‌شاه از لزوم حفاظت از هر قطعه از خاک میهن آگاه بود و وادار شدن به عهدنامه ترکمن‌چای، بر اثر فشار نظامی خارجی، با این موضوع ناسازگار نیست (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۱۷۶). نامه فتحعلی‌شاه به زمان‌شاه سدوزایی افغان، نشانه‌ای از عمق آگاهی وی از اهمیت حفظ تمامیت ارضی ایران است.

وی در این نامه به پادشاه سدوزایی یادآور می‌گردد که:

«در مملکت قدیمه ایران زمین، چشم حرص و حق تمکین نگشاید و ننماید؛ زیرا این ملک محروسه و موروثه من است و حفاظت حدود و شرافت ناموس سلطنت از فرایض و شرایف انسانی ما بوده...» (ص ۱۶۵)

محمدشاه، جانشین فتحعلی‌شاه نیز اولین شاهی است که به مردم ایران برای رفتارش توضیح می‌دهد و این امر نشانی از توجه وی به کشور و ملت ایران به شمار می‌رود. محمدشاه در اعلامیه‌ای که در سال ۱۲۵۴ قمری به پیشگاه ملت ایران صادر کرد، به مردم ایران در مورد بازگشت از محاصره هرات، چنین می‌گوید: «مردم ایران چنان تصور نمایند که من از سفر و جنگ خسته شده یا نیتی که در پس گرفتن اسرای ایران داشتم، تغییر دادم، هرگز، به خدا قسم اسرای ما خاطر جمع باشند که تا جان دارم از نیت برگشت نخواهم کرد و به فضل خدا همه اسرا را پس خواهم گرفت.» (محمود، ۱۳۶۷، ج ۱: ۳۷۳)

در دوران فرزند و جانشین محمدشاه یعنی ناصرالدین شاه، ملی‌گرایی ایرانی اوج گرفت، (ثقفی، ۱۳۸۴: ۵۰) چنانچه شاهزاده جلال‌الدین میرزا، حتی بازگشت به ایران باستان را ترویج می‌کرد (قاجار، ۱۳۵۵: ۱۰-۲). البته اندیشه‌های جلال‌الدین میرزا، اندیشه سیاسی مسلط آن روزگار نبود. با این وجود، در میان دولتمردان درجه اول ایران نیز اندیشه ملی‌گرایی بسیار نیرومند شده بود و در سخنان آنها حتی اشاره‌هایی آشکار به مفاهیم در پیوند با «منافع ملی» دیده می‌شود. برای نمونه، «میرزا حسین خان سپهسالار» که در کنار امیرکبیر، بزرگترین صدراعظم عصر ناصری است در دستور العملی به سفیر ایران در کنگره برلن (۱۸۷۸ میلادی)، درباره چگونگی پی‌گیری منافع دولت و ملت ایران، اینچنین تأکید می‌کند:

«من هیچ وقت از صرفه و صلاح ایران تجاوز نمی‌کنم و خیر دولت و ملت خودم را از دست نمی‌دهم... فریاد می‌زنم که من روس و انگلیس و فرانسه و اتریش و آلمان نیستم. من ایرانی می‌باشم و صرفه ایران را باید ملاحظه نمایم» (آدمیت، ۱۳۵۶: ۱۶۰ و ۱۶۱). در عصر ناصری، پایه‌های ناسیونالیسم نوین ایرانی ریخته شد و در میان نخبگان سیاسی و اجتماعی و حتی مردم عادی ایران، به شدت نیرومند گردید (ثقفی، ۱۳۸۴: ۵۰). چنانچه میرزا حسین خان منشی کنسول ایران در وین، در نامه‌ای درباره حس میهن دوستی مردم ایران بیان می‌دارد:

«اینکه وطن پرستی در ملک هستی جوهری است که در فطرت انسانی و در قریحه

جسمانی تعبیه شده است. در سیمای اهل ایران این صفت حمیده هم چون خورشید در وسط آسمان روشن و هویدا است.» (آدمیت، ۱۳۵۶: ۱۶۲).

در عصر ناصرالدین‌شاه، همچنین، با تثبیت نسبی مرزهای ایران، جغرافیای سیاسی امروزی ایران مشخص گردید. هویت ایرانی در دوران پس از ناصرالدین‌شاه نیز بیش از پیش تقویت شد. در عصر مظفرالدین‌شاه، تمام طبقات مردم از روحانیون همچون طباطبایی مجتهد طراز اول تهران تا رجال دولتی و روزنامه‌نگاران، از علاقه خود به وطن داد سخن می‌راندند (کسروی، ۱۳۳۵: ۸۱).

با پیروزی جنبش مشروطیت در سال ۱۲۸۵ خورشیدی و تأکید چندین باره قانون اساسی مشروطیت و متمم آن بر واژه «ایران» و همچنین، با به رسمیت شناخته شدن حاکمیت ملت ایران بر سرنوشتش و مشارکت دادن مردم ایران در اداره امور کشورشان از طریق انتخابات، هویت کهن و چند هزار ساله ایرانی در اولین شناسنامه حقوقی کشور ایران به رسمیت شناخته شد (مجلس شورای ملی، ۱۳۴۶: ۳۲-۲۹). بر اساس شواهدی که بیان شد، طرفداران هویت کهن ایرانی برآنند که از گذشته‌هایی که تاریخ آن دقیق مشخص نیست، ایران دارای مفهومی سیاسی بوده که از جمله قلمرو فعلی ایران را نیز در بر می‌گرفته است و در دوره قاجار نیز نام رسمی دولت شاهان قاجار، «دولت علیه ایران» بود. در این دوره، نام دولت ایران در متن فارسی تمامی معاهدات بین‌المللی و همچنین در عنوان فارسی سر در سفارتخانه‌های ایران در سرتاسر جهان مورد استفاده قرار می‌گرفت (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۳۷۰ و ۳۷۱) و در قانون اساسی مشروطیت نیز بر وظیفه پادشاه در تلاش برای استقلال و ترقی ایران تأکید گردید (مجلس شورای ملی، ۱۳۶۴: ۴۲ و ۴۳).

با توجه به توضیحاتی که ارائه شد، می‌توان میزان درستی ادعاهای محافل ایران‌ستیز درباره نفی پیشینه هویت ایرانی و اینکه این هویت در دوره رضاشاه دارای معنای سیاسی شده و بر کشور ایران اطلاق گردیده است را مورد سنجش قرار داد.

بی‌ارزش نشان دادن پیشینه تمدن و فرهنگ ایرانی

محور دیگری که ایران‌گريزان بر آن تأکید می‌ورزند، تلاش برای بی‌ارزش نشان دادن پیشینه تمدن و فرهنگ ایران است. پایه اصلی چنین تلاش‌هایی، جعلی قلمدادکردن تاریخ ایران از طریق تکذیب روایت‌های تاریخی و نوشته‌های به جای

مانده از مورخان و نیز ادعای ساختگی بودن کتیبه‌ها و آثار باستانی ایرانی است. چنین ادعاهایی فاقد هرگونه دلیل مستندی است و از این‌رو، فقط می‌توان ابراز آنها را اعترافی ضمنی بر باشکوه بودن آنچه دانست که بر اثر مستندات تاریخی از گذشته ایران حکایت می‌کند. سردمدار کسانی که بر بی‌ارزش شمردن تاریخ و فرهنگ باستانی ایران پافشاری می‌نمایند، در چند سال گذشته، شخصی به نام ناصر پورپیرار است که دیدگاه‌های وی توسط دانشجویان باستان‌شناسی به طور علمی مورد بررسی قرار گرفته و رد شده است (عطایی و وحدتی، ۱۳۸۲: ۱۱ و ۱۲).

سلطه قوم فارس

یکی از پایه‌های اصلی تبلیغات قوم‌گرایان ایران‌گریز و نه تمام کسانی که علایق قومی دارند، همانا ادعای سلطه قومی به نام فارس بر ایران در درازای تاریخ می‌باشد (منیری، ۱۳۸۵) البته برخی این موضوع را مربوط به دوره پس از سقوط قاجاریه و از عصر رضاشاه پهلوی می‌دانند. چنین ادعایی از دو جنبه قابل بررسی است. در وهله اول، ساختار قدرت درگذر تاریخ ایران همواره دست به دست می‌گشته، چنانچه در دورانی مادها و در عصر دیگر پارس‌ها و در برهه‌ای، پارتها بودند که حاکمیت را در اختیار داشتند. پس از اسلام و به ویژه از سده چهارم هجری تا نزدیک به هزار سال بعد از آن، این ترک‌ها بودند که همواره و غیر از مقاطعی کوتاه، همچون عصر زندیه، بر ایران فرمان‌روایی می‌کردند. حتی در دوره پهلوی، که بیشتر اعتراض درباره تسلط قوم فارس مربوط به آن دوره است، ترک‌ها نقش بسزا و غیر قابل انکاری در اداره کشور داشتند. چنانچه چند تن از نخست‌وزیران این عصر همچون: محمد ساعد مراغه‌ای و یا محسن صدرالاشراف از آذربایجانی‌های اصیل بودند (عظیمی، ۱۳۷۴: ۱۳۱ و ۱۴).

در میان فرماندهان عالی‌رتبه ارتش، سناتورها، نمایندگان مجلس، وزیران و سفیران، شخصیت‌های آذربایجانی و ترک‌زبان بسیار بودند. برای مثال: آخرین رئیس ستاد ارتش شاهنشاهی یعنی ارتشبد قره‌باغی و یا سیاستمدار برجسته‌ای همچون: سید حسن تقی‌زاده که مناصب مهم وزارت، سفارت، نمایندگی مجلس و سناتوری را عهده‌دار بود، (صص ۷۱ و ۷۲) از آذربایجانی‌های عصر پهلوی به شمار می‌روند که صاحب نفوذ در عالی‌ترین ارکان دولت بودند. ترک‌ها در درون خاندان پادشاهی نیز حضور داشتند. مادر محمدرضاشاه پهلوی قفقازی‌تبار بود و همسر محمدرضاشاه و مادر ولیعهد وی که با

تغییر قانون اساسی، نایب‌السلطنه گردیده بود نیز در تبریز زاده شده و در همین شهر سال‌های ابتدایی زندگی‌اش را گذراند. نکته جالب توجه اینجاست که سیاست‌های تمرکزگرای دولت پهلوی نیز بیشتر از طرف آذربایجانی‌ها طراحی گردید. نظریه‌پردازان دولت متمرکز ملی، کسانی جز احمد کسروی تبریزی یا سید حسن تقی‌زاده نبودند، (مرشدی‌زاد، ۱۳۷۹: ۱۵۴-۱۵۲) همچنین حتی تقی‌ارانی نیز که شخصیتی آذربایجانی با اندیشه‌های سوسیالیستی و پایه‌گذار جریان‌های مارکسیستی ایران به شمار می‌رود، با وجود افکار چپ‌گرایانه‌اش، ایرانگرایی مصمم بود که در دهه ۱۳۰۰ خورشیدی، بازگشت به ایران عصر ساسانی را یگانه چاره نجات ایران می‌پنداشت (ص ۱۵۷). نفوذ آذربایجانی‌ها در ساختار قدرت سیاسی ایران، پس از انقلاب اسلامی نیز پابرجا ماند. چنانچه در عصر حاضر نیز رهبر جمهوری اسلامی ایران آذربایجانی‌تبار است و ریاست مجلس خبرگان رهبری که از عالی‌ترین مقامات کشوری است، تا سال‌ها بر عهده یک آذربایجانی قرار داشت. چنین وضعیتی در دهه اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز وجود داشت. برای نمونه در دورانی، رئیس دیوان عالی کشور، ریاست جمهور و نخست‌وزیر، همگی آذربایجانی بودند (رمضان‌زاده، ۱۹۹۶: ۱۴۸). درباره دولت جمهوری اسلامی، این نکته نیز قابل اهمیت است که اصولاً این دولت بر مبنای ارزش‌های فراملی شکل گرفته و باورهای اسلامی اساس پیدایش این دولت بوده است (نایل، ۱۳۸۵) (فوزی، ۱۳۷۹: ۷۲). بنابراین، ادعای فارس‌گرایی در چنین دولتی از پایه بی‌اساس است. تنها دلیلی که برای اثبات ادعای فارس‌گرایی دولت جمهوری اسلامی ارائه می‌گردد، رسمیت زبان فارسی در ایران «عصر جمهوری اسلامی» است (صدرالاشراف، ۱۳۸۶). با این حال، چنین ادعایی بدون توجه به واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی انکارناپذیر مطرح می‌گردد. زبان فارسی نقشی به عنوان رابط میان اقوام گوناگون ایرانی داشته است و رسمیت آن هم مربوط به دوره جمهوری اسلامی یا عصر پهلوی و یا حتی دوره مشروطیت نیست، بلکه از دوران شاهان ترکی همچون: سلطان محمود غزنوی، زبان دربار شاهان ایران بوده و از عصر صفوی به بعد، اکثریت قریب به اتفاق نامه‌ها و اسناد دولتی به این زبان نگارش یافته است (نوایی، ۱۳۶۸: ۲۰۰).

ادعاهای قوم‌گرایان ایران‌گرایز درباره تسلط قوم فارس بر ایران، از جنبه دیگری نیز قابل بررسی است. آیا می‌توان شخصی را تنها به دلیل ویژگی‌های زبانی‌اش به قوم خاصی مربوط دانست؟ آیا می‌توان مردمی با پیوندهای جغرافیایی و فرهنگی گوناگون همچون:

سیستانی، کرمانی، اصفهانی، لر و مازندرانی را صرفاً به این دلیل که زبان مادری‌شان فارسی است، فارس دانست؟ آیا هزاره و تاجیک افغانستانی که دو قوم جداگانه با اختلافات بسیار زیاد با یکدیگر هستند، باید تنها به دلیل فارسی زبان بودنشان، فارس به شمار آیند؟ در حالی که هیچ‌کدام، هرگز، حاضر به پذیرش چنین موضوعی نیستند. بدون تردید، پاسخ به چنین سؤالاتی منفی است. فارسی‌زبانان جهان از نظر تعلقات قومی، گستره وسیعی دارند و حتی به ملیت خاص متعلق نیستند تا چه رسد به قومیت نامشخصی به نام فارس. حال باید پرسید اصولاً قوم فارس چیست و به چه کسی فارس می‌گویند؟ فارسی‌زبان را که نمی‌توان فارس دانست. تنها منطقه جغرافیایی که فارس نام دارد، استان فارس است، ولی حتی در داخل استان فارس نیز کسی خود را فارس نمی‌داند (بیات، ۱۳۸۴: ۱۶). با توجه به مطالب یادشده می‌توان دریافت که از اساس وجود قومی به نام فارس ساختگی بوده و چیزی به نام قوم فارس فاقد معنا و مفهوم مشخص است. این مفهوم در ادبیات قوم‌گرایان ایران‌گرایز آفریده شده (صص ۱۶ و ۱۷) و البته، به تدریج، به وسیله افراد دیگری نیز مورد استفاده قرار گرفته است.

ادعای تسخیر چند استان در عصر رضاشاه پهلوی

دیگر محور تبلیغاتی برخی قوم‌گرایان ایران‌گرایز، به ویژه تجزیه طلبان خوزستانی و بلوچستانی، ادعای تسخیر مناطقی چون بلوچستان و خوزستان در عصر رضاشاه پهلوی است (انتظار، ۱۳۸۵). چنین ادعایی نیز با حقایق تاریخی ناسازگار است. بلوچستان از دیرباز یکی از سرزمین‌های ایرانی به شمار می‌رفته و در دوره ناصرالدین شاه، دولت مرکزی توانست به طور مستقیم بر بلوچستان و حتی قسمتهایی از این سرزمین همانند گوادر که هم‌اکنون در بلوچستان پاکستان قرار دارد، اعمال حاکمیت نماید در همان دوره، مرزهای ایران در بلوچستان به طور دقیق مشخص شد (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۳۵۵-۳۴۳). از دوره ناصرالدین شاه که حاکمیت دولت مرکزی بر بلوچستان به همت ابراهیم خان بلوچ ملقب به سعدالدوله به طور کامل اعمال گردید، (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۱۸۹) هیچ‌گاه به این حاکمیت آسیب جدی وارد نیامد. ضمن اینکه پیش از آن هم در بیشتر زمان‌ها، بلوچستان ایالتی در درون دولت‌های ایران بود. چنانچه در عصر صفوی بارها حکومت مرکزی، حاکمانی را برای منطقه مکران (جنوب بلوچستان) انتخاب می‌کرد (برن، ۱۳۵۷: ۱۱۰). وضعیت خوزستان نیز همچون بلوچستان بوده است. خوزستان همواره سرزمینی ایرانی به شمار می‌رفته و از هنگام ظهور شاه اسماعیل (ص ۱۱۸) نیز

ایالتی در قلمرو شاهنشاهی‌های صفوی، افشار و قاجار بود. در عصر ناصرالدین‌شاه، در شهر اهواز آبادانی‌هایی انجام شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۸: ۸۰). همچنین، مالکیت ایران بر خرمشهر (محمیره) نیز در دوران ناصر می‌گردد تأکیدی دگرباره قرار می‌گیرد (جعفری ولدانی، ۱۳۶۷: ۳۷-۴۰). ضمن اینکه در همین دوران، اقدامات عمرانی در خرمشهر (محمیره) صورت می‌گیرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۸: ۸۱). همچنین، شورش شیخ خزعل در خوزستان در دهه ۱۳۰۰ خورشیدی نیز رنگ و بویی تجزیه‌طلبانه نداشت، بلکه به اذعان دست‌اندرکاران این طغیان مسلحانه، هدف شیخ خزعل دفاع از مشروطیت و قانون اساسی ایران بود (مکی، ۱۳۲۵، ج ۳: ۱۷۸).

با توجه به مواردی که بیان شد، باید براساس دلایل و مستندات تاریخی و همچنین واقعیت‌های اجتماعی، سنجش دقیقی از ادعاهای قوم‌گرایان ایران‌گریز صورت بگیرد. با این حال، نباید تصور کرد نارضایتی‌های قومی نیز در ایران وجود ندارد. بنابراین، در ادامه نوشتار به کاستی‌های مرتبط با مسائل اقوام پرداخته خواهد شد.

مسائل و ناگواری‌های اقوام ایرانی

تاریخ ایران کمتر دولت ملی را به خود دیده است که تمامی مردم و یا حداقل بیشتر آنها در قدرت مشارکت داشته باشند. از این رو، همواره مردمی که از قدرت دور بوده‌اند، به ویژه اگر از نظر قومی با دودمان و یا گروهی که حاکمیت را در اختیار داشته، متفاوت بودند، به صف ناراضیان می‌پیوستند. این موضوع به همراه عدم توجه به هویت اقوام گوناگون ایرانی و تمرکزگرایی، از عصر پهلوی به بعد، همگی از کاستی‌هایی است که اقوام ایرانی از آن رنج برده‌اند. پیش از پرداختن به این موارد لازم به یادآوری است در شصت و پنج سال گذشته، نارضایتی‌های قومی مورد بهره‌برداری عوامل خارجی قرار گرفته و منجر به تهدید استقلال و تمامیت ارضی ایران نیز شده است. در حال حاضر نیز محافلی در آمریکا و اسرائیل در تلاش هستند از برخی مطالبات قومی در راستای اهداف خود و در جهت تضعیف وحدت ملی مردم ایران سوءاستفاده نمایند. بررسی نقش آمریکا و اسرائیل در استفاده ابزاری از قوم‌گرایان ایرانی نیازمند بحث مستقلی بوده و در چارچوب این نوشتار نمی‌گنجد. برای آگاهی بیشتر از موضوع یاد شده، بررسی مستقلی که آقای محمدصادق جوکار در زیر عنوان «بررسی سیاست خارجی آمریکا و گسترش تجزیه‌طلبی قومی در ایران» انجام داده است

(جوکار، ۱۳۸۶)، می‌تواند یاری‌رسان باشد.

ساختار دودمانی قدرت سیاسی

در رأس حاکمیت ایران همواره یک دودمان حکومتگر قرار داشته و در کنار آن، چند خاندان بزرگ نیز وجود داشتند که با دودمان شاهی برای اداره کشور همکاری می‌کردند (کالج، ۱۳۵۷: ۵۴). البته، حکومت‌های ایرانی از ساختاری نیمه‌متمرکز برخوردار بودند و از این رو، در مناطق گوناگون ایران، خاندان‌های محلی نیز فرمانروایی می‌کردند. برای نمونه، در عصر صفوی، قدرت مرکزی در قبضه خاندان صفوی و طایفه‌های قزلباش همانند قاجار، افشار، شاملو، استاجلو و ذوالقدر و همچنین گرجی‌هایی بود که به همراه قزلباش‌ها و چند خاندان بزرگ دیگر، شاهسون نام داشتند (لویی‌بلان، ۱۳۷۵: ۳۷-۴۰). اما در همان حال، در مناطقی نیز خاندان‌های محلی صاحب قدرت بودند. برای نمونه، در سیستان، خاندان کیانی، (برن، ۱۳۵۷: ۱۲۵ و ۱۲۶) در قائنات، خاندان خزیمه (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۱۴۰) و در کردستان، خاندان اردلان (برن، ۱۳۵۷: ۸۱) با اطاعت از شاهنشاهی صفویه به فرمان‌روایی می‌پرداختند. با این وجود، هیچ‌کدام از این خاندان‌ها در ساختار قدرت مرکزی مشارکت نداشتند و این موضوع، نارضایتی و حداقل عدم پشتیبانی آنها از صفویه را در پی داشت؛ بدین معنا که در هنگام سقوط این پادشاهی، خاندان‌های محلی که در گوشه و کنار ایران فرمان‌روایی می‌کردند، حمایت چندانی از صفویه به عمل نیاوردند (لارودی، ۱۳۷۰: ۷۳).

در شاهنشاهی نادرشاه افشار، تلاش شد مشارکت اقوام و طایفه‌های گوناگون در ساختار حکومت مرکزی تقویت گردد، تا آنجا که در گارد شاهی و یا دربار، از قزلباش‌های شیعه تا افغان‌های سنی، حضوری پررنگ و تأثیرگذار داشتند (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۴۱). در عصر قاجاریه، مشارکت اقوام گوناگون در حکومت مرکزی بیش از پیش نیرومند گردید. در این عصر، قدرت اصلی با ترک‌ها و مردم مناطق مرکزی ایران همانند فراهانی‌ها و یا آشتیانی‌ها بود و همانند دوره صفویه، ساختار نیمه‌متمرکز شاهنشاهی نیز پابرجا ماند. در دوره قاجار، خاندان‌های محلی همچون: سربندی، خزیمه، بنی‌کعب، اردلان و مگری در مناطقی مانند سیستان، قائنات، خرمشهر (محمیره)، کردستان و ساوجبلاغ مگری (مهاباد)، با اطاعت از شاه و با پشتیبانی تأثیرگذار و همیشگی دربار تهران، فرمان‌روایی می‌کردند. در این دوره اشخاصی که از نماینده اقوام گوناگون بودند،

در تهران و در ساختار حکومت مرکزی نیز به مناصب بالایی می‌رسیدند. برای نمونه، در میان کردها، اشخاصی همچون: سام‌خان ایلخانی، امیرنظام گروسی و سردار عزیزخان مکرری از مناطق کردنشینی چون: خوبشان (قوچان در شمال خراسان)، گروس و ساوجبلاغ مکرری (مهاباد) به مناصب عالی‌رتبه دولتی دست می‌یافتند. سام‌خان ایلخانی، فرمانده قشون ایران در جنگ با افغان‌ها شد، (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۵۳) امیرنظام گروسی به مقامات بالایی نظیر سفارت ایران در فرانسه، پیشکاری ایالت آذربایجان و استانداری کردستان می‌رسید و حتی، در برهه‌ای، نامزد اصلی صدارت عظمی شد (آدمیت، ۱۳۵۶: ۶۹، ۱۵۷ و ۱۹۳). سردار عزیزخان مکرری، که مهم‌ترین شخصیت ساوجبلاغ مکرری (مهاباد) به شمار می‌رفت، یکی از نیرومندترین رجال عصر ناصری بود. وی به مقام سپهسالاری قشون و یا به عبارتی، فرماندهی کل ارتش ایران و همچنین منصب آجودانی مخصوص ناصرالدین‌شاه انتخاب گردید و مدتی نیز ریاست مدرسه دارالفنون به عهده او گذاشته شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۸: ۱۶ و ۱۹).

در عصر قاجاریه، از سران و بزرگان اقوام و طایفه‌های دیگر همانند بلوچ‌ها، عرب‌ها و سیستانی‌ها نیز با اعطای اختیارات محلی و اهدای فرمان‌ها، لقب‌ها و نشان‌های دولتی و همچنین ایجاد پیوندهای خانوادگی با خاندان شاهی حمایت می‌شد (چرچیل، ۱۳۶۹: ۹۲). انقلاب مشروطیت و قانون اساسی برآمده از آن که به حاکمیت آحاد ملت بر سرنوشتشان انجامید، نیرومندشدن مشارکت ملی را در پی داشت. با این وجود، تمرکزگرایی بیش از حد در عصر پهلوی‌ها و تداوم وجوهی از آن حتی در دوران جمهوری اسلامی، برخی نارضایتی‌های قومی را در پی داشته است.

کم‌توجهی به هویت‌های قومی

در کنار هویت ملی یگانه ایرانی که در میان تمام اقوام ایرانی، کم‌وبیش، وجود دارد، هر قوم نیز از هویت ویژه خود برخوردار است. در ایران، هیچ‌گاه هویت اقوام مانند کشوری چون ترکیه از آنها سلب نگردیده و دولت‌های ایرانی هیچ مشکلی با اینکه هویت‌های اقوامی مانند ترک‌ها، عرب‌ها، کردها، بلوچ‌ها، و یا ترکمن‌ها، واقعیت خارجی غیر قابل انکار هستند، نداشته‌اند. برخی از مجادلاتی که از عصر پهلوی و پس از آن درباره، به طور مثال، ترک و آذری و یا عرب و عرب‌زبان بروز کرده است، نیز هیچ‌گاه جنبه رسمی نیافته است. ضمن اینکه معادل انگاشته‌شدن چنین مواردی با انکار هویت‌های

قومی مشکل است با این حال، در ایران، به ویژه از طرف نخبگان فراقومی، تلاشی برای شناخت هویت اقوام ایرانی به عمل نیامده است (بیات، ۱۳۸۳: ۵). ابعاد گوناگون هویت‌های کرد و بلوچ همچنان ناشناخته باقی مانده و حتی زمینه لازم برای استیفای برخی حقوق مسلم اقوام ایرانی همچون توجه به زبان مادری نیز فراهم نیامده است.

تمرکزگرایی در عصر پهلوی و پس از آن

تا پیش از تشکیل سلسله پهلوی (۱۳۰۴ خورشیدی)، قدرت سیاسی در سرتاسر کشور پراکنده بود و مراکز ایالات در تعیین سرنوشت سیاسی کشور تأثیر بسزایی داشتند تا آنجا که تبریز ولیعهدنشین ایران بود و در عین حال، به مرکز مقاومت علیه استبداد و پایگاه خیزش دگرباره مشروطیت تبدیل گردید (کسروی، ۱۳۳۰: ۶۹۴). همچنین، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در مشهد و شیراز با مقاومت‌های شدید روبرو شد (مکی، ۱۳۲۴، ج ۱: ۱۲۵). همین وضعیت درباره ساختار اقتصادی کشور نیز وجود داشت. یکی از مراکز بزرگ اقتصادی ایران تبریز و دیگر مرکز بزرگ اقتصادی، مشهد بود، اما پس از ظهور رضاشاه پهلوی، ابعاد گوناگون قدرت سیاسی و اقتصادی در تهران متمرکز گردید. این وضعیت، به توسعه نامتوازن در سطح کشور، کوچ جمعیت به تهران و ایجاد اختلاف بین میزان توسعه‌یافتگی تهران با سایر شهرهای بزرگ انجامید و این موارد بر نارضایتی‌های قومی دامن زدند. چنانچه یکی از دلایل ادعایی دست‌اندرکاران فرقه دموکرات آذربایجان، همانا عقب‌افتادگی تبریز در عصر پس از پهلوی نسبت به تهران بود (احمدی و بیات، ۱۳۸۴: ۱۸۰). البته تفاوت سطح توسعه‌یافتگی بین مناطقی مانند کردستان و سیستان و بلوچستان با تهران بسیار فاحش‌تر از فاصله سطح توسعه‌یافتگی آذربایجان با تهران بوده است (رمضان‌زاده، ۱۹۹۶: ۲۱۶). میزان بودجه اختصاص داده‌شده به کردستان و همچنین شاخص‌های پایین توسعه در این استان، نشانه‌ای از اختلاف فاحش در پیشرفت ساختار اقتصادی و اجتماعی کردستان با استان‌های مرکزی همچون تهران و یا اصفهان است (صوفی مجیدپور، ۱۳۸۳: ۸۴ و ۸۵). چنین شرایطی یک نتیجه طبیعی را به همراه داشته و آن ایجاد حس نابرابری میان مردم در مناطق غیرمرکزی است. این موضوع در مورد لرها، کردها، خوزستانی‌ها (اعم از عرب و لر)، بلوچ‌ها، سیستانی‌ها، قائناتی‌ها، هرمزگانی‌ها و بسیاری از مردم دیگر صادق است. با این حال، مردمی که مذهب و یا حتی زبان مادری‌شان با مذهب و زبان رسمی کشور

تفاوت دارد، احساس نابرابری بیشتری می‌کنند. از این رو، وظیفه دولت مرکزی است که هم در میان لرها، که کمتر ابزار نارضایتی می‌کنند و هم در بین کردها که بیشتر از دیگر اقوام به دولت مرکزی معترض بوده‌اند، با به کار گرفتن اصل تبعیض مثبت، احساس برابری را به وجود آورد. برابری در میان کردها و بلوچ‌ها باید افزون بر توسعه اقتصادی و اجتماعی و ارزش گذاشتن به هویت فرهنگی آنها، همراه با احقاق حقوق حقه‌شان به ویژه در زمینه اعطای فرصت برابر در رسیدن به مقامات عالی دولتی و در بین سایر اقوام با توجه بیشتر بر توسعه اقتصادی و اجتماعی و ارج نهادن به هویت فرهنگی آنها باشد.

نتیجه‌گیری

هویت ایرانی، هویتی کهن است که در درازای تاریخ و از برآمیختن فرهنگ‌های گوناگون پربار گردیده است. این هویت، دو بعد تمدنی و سیاسی دارد و هر یک از این ابعاد نیز قدمتی طولانی دارند. تمدن ایرانی همچنین تمدنی است که ویژگی مهم آن وحدت در عین تکثر است و سازندگان آن نیز به یک قوم و نژاد و تبار منحصر نبوده‌اند. از هوشتر مادی تا کورش پارسی، مهرداد پارتی، قحطبه بن شیب طایی (عرب)، ملکشاه سلجوقی ترکمن، غازان‌خان مغول، شاهرخ تیموری ترک، عباس میرزا قاجار قزلباش و دکتر محمد مصدق، که تبارش از مادر به آذربایجانی‌ها و از پدر به آشتیانی‌ها می‌رسید، همگی در تاریخ ایران نمادی از یک دوره تحول و پیشرفت بوده‌اند و غنای نام ایران و مدنیت و فرهنگ آن مدیون آنها بوده است. تمدن ایران در حال حاضر نیز پابرجاست و گستره تمدن ایرانی به کشور ایران محدود نبوده و افزون بر ایران، کشورهای هم‌جوار افغانستان و تاجیکستان، جمهوری آذربایجان، کردستان عراق، کردستان ترکیه و حتی هند را نیز در بر می‌گیرد.

اما جغرافیای سیاسی ایران که تداعی‌کننده مفهوم سیاسی کشور ایران بوده نیز مرزهایش با فداکاری مردم این جغرافیای سیاسی از تیره‌ها، نژادها و قومیت‌های گوناگون تثبیت گردیده است. هم اکنون در ایران جمعیت‌های گوناگونی وجود دارند که حلقه وصل آنها به یکدیگر تاریخ و گذشته ایران، نقش آنها در ایجاد این کشور و پراکندگی جغرافیایی جمعیت‌های ایرانی در سرتاسر کشور است. برای برقراری انصاف و عدالت در میان همه ایرانیان موارد ذیل به نظر الزامی می‌رسد:

پذیرش چندگانگی فرهنگی ایران

هویت ایرانی، هویت نژادی و قومی و زبانی نبوده و نیست. بنابراین، پذیرش چندگانگی فرهنگی ایران و پرهیز از مجادلات بی‌مورد، اولین شرط برای تعریفی صحیح از هویت ملی ایران است. ورود به این مسئله که مردم آذربایجان، ترک هستند یا آذری و یا برخی از خوزستانی‌ها را عرب‌زبان خواندن و خودداری از اطلاق واژه «عرب» به آنان، بی‌معنا و برای ایران زیانبار بوده، دوری جستن از ارزش‌های مورد نظر بزرگان تاریخ ایران به شمار رفته و با موازین عدل و انصاف ناسازگار است. می‌توان در جهت اهداف علمی، در مورد اینکه آذربایجانی‌ها از نظر تباری آذری هستند یا ترک، به وسیلهٔ افراد با صلاحیت علمی بحث کرد، اما استفاده از این موضوع در مباحثات سیاسی به شدت ناروا خواهد بود. آذربایجانی‌ها چه ترک و چه آذری، یکی از ارکان ملت ایران در درازای تاریخ بوده و هستند و تبارشان هرچه باشد، در هویت ایرانی آنها بی‌تأثیر است. پس باید از واردکردن مباحثات نژادشناسی و زبان‌شناسی به مجادلات سیاسی، که از هر طرف باشد و معنایی جز تمایل به راسیسم ندارد، خودداری کرد.

نیرومندتر کردن فرهنگ یگانه ایرانی

همانطور که پیش از این بیان شد، ویژگی اصلی هویت ایرانی وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است. ملت ایران از اقوام، تیره‌ها و طایفه‌های گوناگون تشکیل شده است. گسترهٔ این چندگانگی بسیار فراتر از ترک، عرب، لر، کرد و بلوچ است. در کشور ما دهها جمعیت دیگر نیز وجود دارند. تنها در استان خراسان، صدها هزار نفر مردم موسوم به خاوری داریم که هزاره‌های مغول نژادی هستند که یادگار مهاجرت شیعیان افغانستان در بیش از یک سدهٔ پیش به شمار می‌آیند. از سوی دیگر، در عین تکثر جمعیتی، همهٔ مردم ایران فرهنگی یگانه دارند، نوروز را گرامی می‌دارند و زبان رابط همهٔ آنها فارسی است. بنابراین، ایران‌گرایی را نباید تنها به گرامیداشت یادمان‌های باشکوه دوران هخامنشی که البته در جای خود کاری قابل ستایش است، خلاصه کرد. ارج نهادن به ایران، منوط به پاس‌داشتن تمام مردم ایران، ارزش قائل‌شدن برای تمام تحولات پیشروانه تاریخ ایران و ستایش از جایگاه والای همگی ایرانی‌ها در نگهداری سرزمین ایران است.

اهمیت پراکندگی جغرافیایی اقوام ایرانی

جنبش‌های واگرایی قومی در ایران، به این واقعیت عینی بی‌توجه هستند که هیچ قوم

ایرانی به یک منطقه خاص محدود نیست. کردها در سرتاسر ایران پراکنده‌اند، شمال خراسان منطقه‌ای نیمه کردنشین است و آنها حتی در بلوچستان هم حضور دارند. بلوچ‌ها نیز در استان گلستان، جمعیتی قابل اعتنا هستند. ترک‌ها نیز در بیشتر نقاط ایران حضوری گسترده و چشمگیر دارند. عرب‌ها که در جنوب خوزستان پرشماراند، در استان هرمزگان نیز درصد عمده‌ای از جمعیت به شمار می‌آیند و حتی در جنوب خراسان از دیرباز طایفه عرب خزیمه حضور داشته که مرزدار ایران بوده است. با توجه به چنین وضعیتی، می‌توان گفت تمام اقوام و تیره‌های ایرانی به سرتاسر ایران تعلق دارند و نمی‌توان آنها را به منطقه خاصی محدود کرد.

تعریف فراگیر از هویت ایرانی

تنها راه حل مسائل قومی در ایران، ارائه تعریفی فراگیر از ملیت ایرانی است. درست است که ایران خاستگاه تمدن آریایی، پایگاه ادب پارسی و پشت و پناه شیعیان جهان بوده است، ولی باید این نکته واضح را دریابیم که ایران را نمی‌توان منحصر به سرزمین آریایی‌ها، پارسی‌زبانان و یا شیعیان دانست. ایران مهمتر از هرچیز سرزمین ایرانی‌هاست و ایرانی‌ها مردمی هستند که در جغرافیای سیاسی ایران زندگی کرده و تابعیت ایرانی دارند و همگی آنها باید دارای فرصت‌های برابر اقتصادی و سیاسی باشند. همچنین، ایرانی‌هایی که در گذشته از تبعیضاتی رنج برده‌اند، حق دارند، در آینده، از تبعیض مثبت بهره‌مند گردند.

پیروی از اندیشه‌های بزرگان ایرانی

در جغرافیای تاریخی ایران، همواره مردمی از اقوام گوناگون زندگی کرده‌اند و این مردم نقش اساسی در نگرانی از ایران و شکوفایی فرهنگ و تمدن آن داشته‌اند. نکته‌ای که در این میان ارزشمند است، دوری‌جستن ایرانی‌ها از هرگونه کینه‌جویی قومی و همگرایی دوستانه‌شان با یکدیگر است. نگرش تقدیس‌آمیز حکیم ابوالقاسم فردوسی نسبت به تمامی ایرانی‌ها نمونه‌ای از پیوند استوار مردم ایران‌زمین است. بزرگترین ایده‌پرداز تمدن و فرهنگ ایران، از همگی ایرانیان، از هر نژاد و تباری با تجلیل یاد کرده است. او محمود ترک را تا آنجا که به هویت ایرانی خود پشت نمی‌کند، نگهبان ایران زمین و زنده‌کننده فریدون فرخ می‌داند. پیران تورانی را دوست ایرانی دانسته و به



عنوان شخصیتی فرزانه از او نام می‌برد و بر مرگش مویه می‌کند و نعمان ابن منذر عرب حیره‌ای را می‌ستاید. حکیم تمدن ایران همان گونه که متجاوز را نکوهش کرده و از هر نژادی و تباری باشد بر او نفرین می‌فرستد، از مردم ایران، با هر تبار و نژادی، با ستایش یاد کرده و بیگانگان غیر متجاوز را نیز دوست می‌دارد و به آنان ارج می‌گذارد.

منابع :

- ۱- آدمیت، فریدون (۱۳۵۶): *اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار*، تهران: خوارزمی.
- ۲- احمدی، حمید و بیات، کاوه (۱۳۸۴): «خاستگاه واقعی فرقه دموکرات آذربایجان»، *فصلنامه گفتگو*، ش ۴۴: صص ۱۹۵-۱۷۰.
- ۳- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۵۸): *المآثر والآثار*، تهران: سنایی.
- ۴- الماسی، نجادعلی (۱۳۸۲): *حقوق بین الملل خصوصی*، تهران: میزان.
- ۵- انتظار، مسعود (۱۳۸۶/۲/۲۵): *گون آذتی وی و تشدید مبارزه با ماهواره در ایران اسلامی*، www.baybak.com، (۱۳۸۵/۶/۱۶).
- ۶- برن، ژهر (۱۳۵۷): *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۷- برون، ادوارد (۱۳۲۹): *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: جاویدان.
- ۸- بهمنی قاجار، محمدعلی (۱۳۸۱): «بازتاب غائله پیشه‌وری در مطبوعات ترکیه»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ش ۱۲، صص ۱۵۰-۱۲۰.
- ۹- بهمنی قاجار، محمدعلی (۱۳۸۵): *ایران و افغانستان از یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی*، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
- ۱۰- بیات، کاوه (۱۳۸۳): «کرد و کردستان، باب گفتگو»، *فصلنامه گفتگو*، ش ۴۰، صص ۷-۳.
- ۱۱- بیات، کاوه (۱۳۸۴): «حق و ناحق مسائل قومی در ایران معاصر»، *فصلنامه گفتگو*، ش ۴۳: صص ۲۱-۷.
- ۱۲- تاج‌بخش، احمد (۱۳۸۳): *تاریخ صفویه*، شیراز: نوید.
- ۱۳- ثقفی، مراد (۱۳۸۴): «رسائلی در باب حکومت‌مندی: بازبینی تلاش سیاسی نخبگان ایران در دوره قاجار»، *فصلنامه گفتگو*، ش ۴۴: صص ۶۰-۴۵.
- ۱۴- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۶۷): *بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۱۵- جوکار، محمدصادق (۱۳۸۶): *هویت و ملیت ایرانی در فراخوانی تاریخ*؛ www.rooznamak.bloyfa.com (۱۳۸۶/۱۰/۳)
- ۱۶- جوکار، محمدصادق (۱۳۸۶): *بررسی سیاست خارجی آمریکا و گسترش تجزیه‌طلبی قومی در ایران*، www.rooznamak.bloyfa.com (۱۳۸۶/۱۱/۱۷)
- ۱۷- قاجار، جلال‌الدین میرزا (۱۳۵۵): *نامه خسروان*، تهران: سازمان خدمات اجتماعی.
- ۱۸- چرچیل، جورج. پ (۱۳۶۹): *فرهنگ رجال قاجار*، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، تهران: زرین.
- ۱۹- حاجتی اشرفی، غلامرضا (۱۳۶۵): *مجموعه قوانین اساسی - مدنی*، تهران: گنج دانش.
- ۲۰- خزائلی، محمد (۱۳۵۳): *کشورداری در شاهنشاهی ایران زمین* (سخنرانی‌های نخستین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره آئین کشورداری ایرانیان)، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.
- ۲۱- مروزی، محمد صادق (۱۳۴۴): *دیوان کامل اشعار فتحعلی‌شاه قاجار*، تهران: قائم مقام.
- ۲۲- ریاضی هروی، محمد یوسف (۱۳۶۹): *عین الوقایع (تاریخ افغانستان در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۰۷ ق)*، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- ۲۳- سروش، احمد (۱۳۴۴): *مدعیان مهدویت از صدر اسلام تا عصر حاضر تاریخچه پیدایش باب و بهاء*، تهران: افشین.
- ۲۴- سیستانی، محمد اعظم (۱۳۸۵/۸/۷): *افغان و افغانستان*، www.ariaye.com (۱۳۸۵/۶/۱۶).

- ۲۵- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۵۴)؛ *شاهنامه فردوسی*، به کوشش محمد رضائی: ج ۵-۱، تهران: خاور.
- ۲۶- صدرالاشرف، ضیاء (۱۳۸۶)؛ *ایران و مسائل ایران*، www.durna.se (۱۳۸۶/۱/۱۸).
- ۲۷- صفایی، ابراهیم (۱۳۴۱)؛ *نهضت ادبی ایران در عصر قاجار*، تهران: ابن سینا.
- ۲۸- صوفی مجیدپور، مسعود (۱۳۸۳)؛ «نگاهی به شاخص‌های توسعه در کردستان»، *فصلنامه گفتگو*، ش ۴۰: صص ۸۱-۱۰۸.
- ۲۹- عطایی، محمدتقی و وحدتی، علی اکبر (۱۳۸۲)؛ *اعتبار باستان‌شناختی آریا و پارس: نقدی بر کتاب دوازده قرن سکوت*، تهران: شیرازه.
- ۳۰- عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۴)؛ *بحران دموکراسی در ایران*، تهران: البرز.
- ۳۱- فوزی، یحیی (۱۳۷۹)؛ «امام خمینی و هویت ملی در ایران»، *فصلنامه مطالعات ملی*، ش ۴: صص ۸۷-۶۳.
- ۳۲- کالج، مالکوم (۱۳۵۷)؛ *پارتیان*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سحر.
- ۳۳- کراوولسکی، دورتیا (۱۳۷۸)؛ «احیای نام ایران در عهد ایلخانان مغول»، ترجمه علی بهرامیان، *فصلنامه تاریخ و روابط خارجی*، ش ۱: صص ۱۷-۱.
- ۳۴- کسروی، احمد (۱۳۳۵)؛ *تاریخ مشروطه ایران*، تهران: امیرکبیر.
- ۳۵- لارودی، نورالله (۱۳۷۰)؛ *زندگانی نادرشاه پسر شمشیر*، تهران: ایران زمین.
- ۳۶- لویی بلان، لوئیس (۱۳۷۵)؛ *زندگی شاه عباس*، تهران: اساطیر.
- ۳۷- ماهیار نوایی، یحیی (۱۳۷۴)؛ *یادگار زیران*، تهران: اساطیر.
- ۳۸- متولی حقیقی، یوسف (۱۳۸۳)؛ *افغانستان و ایران* (پژوهشی پیرامون روابط سیاسی و چالش‌های مرزی از احمد شاه درانی تا احمد شاه قاجار)، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۳۹- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۸)؛ *امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران*، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران: شیرازه.
- ۴۰- محمود، محمود (۱۳۶۷)؛ *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹*، ج ۶، تهران: اقبال.
- ۴۱- مرشدی‌زاد، علی (۱۳۷۹)؛ «نخبگان آذری ایران و هویت ملی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، ش ۴: صص ۱۷۹-۱۴۹.
- ۴۲- قسمت قوانین مجلس شورای ملی (۱۳۴۶)؛ *قانون اساسی و متمم آن*، تهران: صفی‌علیشاه.
- ۴۳- مشکور، محمد جواد (۱۳۶۹)؛ *کارنامه اردشیر بابکان*، تهران: دنیای کتاب.
- ۴۴- مکی، حسین (۱۳۲۵)؛ *تاریخ بیست ساله ایران* (انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله پهلوی)، ج ۳، تهران: علمی.
- ۴۵- ممتحن، حسینعلی (۱۳۶۸)؛ *نهضت شعوبیه جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی*، تهران: باورداران.
- ۴۶- منیری، سعید (۱۳۸۶)؛ *ایران کشور کنیرالملله است*، www.turkiran.com (۱۳۸۵/۸/۱).
- ۴۷- نظام‌الملک، حسن‌بن علی (۱۳۷۲)؛ *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*، ترجمه هیوبرت دارک، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴۸- نوایی، عبدالحسین (۱۳۶۸)؛ *شاه طهماسب صفوی (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی به همراه یادداشت‌های تفصیلی)*، تهران: ارغوان.
- ۴۹- یاسمی، رشید (۱۳۱۹)؛ *اشعار گزیده فرخی سیستانی*، تهران: تابان.
- ۵۰- یوسفی، غلامحسین (۱۳۴۴)؛ *ابومسلم سردار خراسان*، تهران: ابن سینا.
- 51- Ramezanzadeh, Abdollah (1996); INTERNAL AND INTERNATIONAL DYNAMICS OF ETHNIC CONFLICT The case of Iran, Leuven, katholieke Universiteit Leuven faculteit sociale wetenschappen Departement politieke wetenschappen.